

مادر این نوزاد شرایط خاصی داشت و همین، کار را برای خانم وطن چنان سخت تر می کرد: «خانم ها شرایط حساسی دارند و بعد از زایمان، ممکن است به عوارض مختلفی دچار شوند. مادر نوزادی که من پرستاری او را بر عهده گرفته بودم، دچار افسردگی بعد از زایمان شده بود. بچه خود را شیر نمی داد و گریه های مداوم بچه خیلی اذیتش می کرد. صفر تا صد کارهای بچه با خودم بود. تازه گریه های مادرش مزید بر علت بود. هم باید به نوزاد می رسیدم و هم به مادر. مادر نوزاد شب ها در اتاق را می بست و به دلیل شرایط روحی ای که داشت، گریه می کرد. نوزاد هم مدام گریه می کرد و باید به او می رسیدم.»

نوزاد به خانه آمد

پدر و مادر آن خانم، بنا به تجویز پزشک، او را مرتب به تفریح می بردند تا بلکه با گردش و تفریح، حالش رو به بهبودی رود و در نتیجه تنها ماندن خانم وطن چنان با آن نوزاد، او را وابسته به بچه می کند. مدتی می گذرد و حال مادر نوزاد بدتر می شود: «پدر و مادر نوزاد به این نتیجه رسیده بودند که چند روز دور ماندن نوزاد از آن ها می تواند موجب بهبود افسردگی شود. یک روز آن ها خانوادگی، به منزل ما آمدند و در این مورد صحبت کردند. پدر نوزاد موقع رفتن، ساک بچه را به من داد و گفت من به شما خیلی اعتماد دارم و همین که نوزاد نزد شما باشد، خیالم از هر جهت راحت است. همان شب نوزاد را در منزل ما گذاشتند و از آن روز من ایام هفته را به دو قسمت تقسیم کردم. نیمی از هفته در منزل، از نوزاد مراقبت می کردم و نیمی دیگر، نوزاد را به منزلش می بردم تا پدر و مادرش او را ببینند.»

سفر بی موقع به ترکیه

با آمدن نوزاد به خانه، فرصتی خوبی فراهم می شود که خانم وطن چنان در کنار خانواده خود بماند و از دوفرنزند خویش مراقبت کند: «بچه های من خیلی زود با نوزاد انس گرفتند و او را مانند برادرشان دوست داشتند. من هم قلب نوزاد به دستم آمده بود و می دانستم که چطور او را ساکت نگه دارم. شوهرم هم با نوزاد، کوچک ترین مشکلی نداشت ولی از جهت دیگری نگهداری نوزاد در خانه برایش سخت بود.»

نگهداری از نوزاد و توجه به سلامتی او، مسئولیت خانم وطن چنان را بیشتر کرده بود. نوزاد تا وقتی کوچک است، بیشتر در معرض بیماری است و کمتر کسی قبول می کند که سلامتی جسمانی یک نوزاد را برای پدر و مادرش تضمین کند: «استش همیشه با خودم می گفتم اگر این نوزاد که حالا نیمی از هفته در

منزل ماست، بیمار شود، چگونه به پدر و مادرش اطلاع دهم و آیا آن ها قبول می کنند که من قصوری در بیماری او نداشته ام؟»

در همین گیرودار بوده است که وقت دندان درآوردن نوزاد می شود: «مادر نوزاد برای بهبودی، به سفر ترکیه رفته بود و من آن زمان، فقط در منزل خودم از نوزاد مواظبت می کردم. نوزاد وقتی دندان درمی آورد، ممکن است تب کند و بیماری های مختلفی بگیرد. همین طور هم شد و نوزاد تب کرد. خیلی هول بزم داشت. به هر پزشکی که به فکر می رسید، مراجعه کردم تا بالاخره با دواودرمان، حالش خوب شد.» پدر نوزاد وقتی از بیماری بچه اش مطلع می شود، خانم وطن چنان را دلداری می دهد و می گوید تا زمانی که نوزادم پیش شماست، خیالم از هر جهت راحت است.

پرستار مهربان

در حال حاضر خانم وطن چنان مراقبت از یک بانوی سالمند را بر عهده دارد: «منزل این سالمند به منزل خودم نزدیک است. این خانم عمل قلب باز انجام داده است و من هر روز به مدت ۱۲ ساعت از او مراقبت می کنم. تمام کارهای او را من انجام می دهم. داروهایش را می گیرم، پخت و پز می کنم. جارو، گردگیری و حتی شستن لباس هایش را هم انجام می دهم.»

این سه ماهی که خانم وطن چنان از او مراقبت می کند، توانسته است ارتباط خوبی با وی برقرار کند و حتی این ارتباط مانند رابطه دختر و مادری شده است: «وقتی شما به عنوان یک پرستار در جایی مشغول به کار می شوید، باید با آن خانواده طوری برخورد کنید که به عنوان یک عضو خانواده به شما نگاه کنند. من به سالمندی که از او مراقبت می کنم، «مادر جان» می گویم و او هم مانند یک دختر با من رفتار می کند. وقتی خانه را نظافت می کنم، نمی گذارد و می گوید که وظیفه تو نیست ولی من دوست دارم کار کنم. اگر شب تا روز یک جا بیکار بمانم، افسردگی می گیرم.»

کمک بهیاری، قلب آهنین می خواهد

پرستاری از بیمارانی که به سن پیری رسیده اند و ممکن است لحظات آخر عمر خود را سپری کنند، خیلی خوشایند نیست و ممکن است خاطره درد آنان، برای همیشه در ذهن انسان نقش ببندد:

«کمک بهیاران از افراد زیادی مر ا قبت می کنند؛ از یک نوزاد چند ماهه تا یک پیرمرد یا پیرزن هشتاد، نود ساله. دیدن افراد

سالمندی که به سن پیری رسیده اند و نمی توانند حتی کوچک ترین کارها را انجام دهند، خیلی غم بار است. این افراد زمانی برای خود کسی بوده اند ولی روزگار گاهی آن قدر با آدم بد تا می کند که آخر عمر، حتی فرزندان نیز وقت نمی کنند که به آدم سر بزنند. اکثر پرستاران و کمک بهیاران بعد از مدتی افسردگی می گیرند. کار ما از این لحاظ خیلی سخت است. دیدن رنج کسی که به سن پیری و از کار افتادگی رسیده است، خیلی سخت است و دل آهنین می خواهد.»

چشم به راه حمایت های دولتی

کار پرستاری سخت است و انجام آن در درآمدت، فرسایشی است و نیروی فرد را تحلیل می برد: «وقتی یک نفر، پرستار بیست و چهار ساعته می شود، خیلی سخت خواهد بود که چند ماه متوالی در یک اتاق نزد یک سالمند باقی بماند. در اینجا باید فرزندان سالمند، حال آن پرستار را درک کنند و مثلاً زمانی که به عیادت والدین خود می آیند، به پرستار مرخصی چند ساعته بدهند تا او هم به بیرون

یا نزد خانواده اش برود و حال و هوایش تغییر کند اما برخی فرزندان این شرایط را درک نمی کنند و ممکن است آن پرستار رفته رفته آن قدر ضعیف شود که دیگر نتواند از سالمند مراقبت کند.

علاوه بر این، قطع همکاری از لحاظ عاطفی، هم به سالمند و هم به پرستار لطمه می زند.»

کمک بهیاران بیمه نیستند و حمایت های دولتی نیز در این زمینه شاملشان نمی شود: «دولت هیچ کمکی به بیمه ما

نکرده است و با هزینه اندکی که خانواده بیمار یا سالمند به مراکز پرستاری می دهند، نیز امکان بیمه کردن ما وجود ندارد. کاش دولت، ما را به چشم پرستاری می دید که به جای بیمارستان، در منازل، پرستاری می کند و به روند بیمه شدن ما، کمک می کرد.»

فراموش شدگان

جامعه نگاه خوبی به حرفه ما ندارد: «ممکن است وقتی فردی به مرحله از کار افتادگی می رسد، حتی نتواند کارهای اولیه خود را انجام دهد و نیاز داشته باشد کسی به او رسیدگی کند، بنابراین از همه می خواهیم که نگاهشان را تغییر بدهند. گاهی

به خاطر شغلی که داریم، فامیل پشت سرم حرف هایی می زنند. کار آن ها درست نیست؛ هر چند که به حرف های آن ها اهمیتی نمی دهم. ما هم بخشی از خانواده بزرگ پرستاران هستیم و نباید فراموش شویم.»

ما هم بخشی از خانواده بزرگ پرستاران هستیم و نباید فراموش شویم

